**مدت: 5/30 دقيقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

حديث ديگري که به آن استدلال شده است براي اثبات برائت در شبهات حکميه روايت صحيحه ابي نصر بزنطي است. اين روايت در باب 31 از ابواب کفارات صيد، صاحب رضوان الله عليه نقل فرموده:

«و عن عدة من اصحابنا» يعني محمد بن يعقوب کليني «وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُحْرِمِ يَصِيدُ الصَّيْدَ بِجَهَالَةٍ قَالَ عَلَيْهِ كَفَّارَةٌ قُلْتُ فَإِنْ أَصَابَهُ خَطَأً قَالَ وَ أَيُّ شَيْ‌ءٍ الْخَطَأُ عِنْدَكَ» مقصود تو از خطا چيه، چه چيزي را قصد کردي از خطا؟ «قُلْتُ تَرْمِي هَذِهِ النَّخْلَةَ فَتُصِيبُ نَخْلَةً أُخْرَى» اين رمي مي‌کند به اين نخله ولي بدون اراده او و قصد او اتفاقاً به يک نخله ديگري اصابت مي‌کند. «فَقَالَ نَعَمْ هَذَا الْخَطَأُ وَ عَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ» فرمودند بله خطا همين است و اين هم کفاره دارد. «قُلْتُ فَإِنَّهُ أَخَذَ طَائِراً مُتَعَمِّداً فَذَبَحَهُ وَ هُوَ مُحْرِمٌ» يک پرنده‌اي را گرفت متعمداً و آن را ذبح کرد در حالي که مُحرم است. توي يک نقل ديگر هست «ظبياً» يک آهويي را مثلاً. «قَالَ عَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ» پس خطائاً کفاره دارد، عمداً کفاره دارد، جهلاً فرمود کفاره دارد «قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ لَسْتَ قُلْتَ إِنَّ الْخَطَأَ وَ الْجَهَالَةَ وَ الْعَمْدَ لَيْسُوا بِسَوَاءٍ» شما نفرموديد که اين سه حالت برابر نيستند؟ قبلاً مثلاً جايي فرموديد. پس چطور اين جا همه را مي‌گوييد کفاره دارد، چه فرقي پس کردند؟ «فَبِأَيِّ شَيْ‌ءٍ يَفْضُلُ الْمُتَعَمِّدُ الْجَاهِلَ وَ الْخَاطِئَ» پس چه چيزي اضافه دارد متعمد نسبت به جاهل و خاطئ، يا در بعضي نُسخ به جاي «يفضل، يفصل» دارد؛ چه فرقي دارد متعمد با خاطئ و جاهل؟ «قَالَ إِنَّهُ أَثِمَ وَ لَعِبَ بِدِينِهِ». حضرت فرمود فرق‌شان در کفاره نيست، همه‌شان کفاره دارند، فرق در اين است که عامد و متعمد «أثم و لعب بدينه» گناه کرده و بازي کرده با دينش.

 پس از اين جواب امام سلام الله عليه روشن مي‌شود متعمد است که أثم و لعب بدينه. اما خاطئ آثم نيست ولو کفاره که يک حکم وضعي است دارد اما آثم نيست، گناه نکرده، لعب به دين نکرده. جاهل هم همين طور او هم اثم ندارد. چون حضرت مي‌فرمايد فرق اين سه تا با هم اين است که .... چون اين سؤالش اين بود که متعمد با آن دو تا چه فرقي مي‌کنند؟ شما که همه را گفتيد کفاره دارد، قبلاً هم گفتيد اين‌ها برابر نيستند، اين‌ها چه فرقي با هم مي‌کنند؟ حضرت مي‌گويد اين فرقش اين است که اين گناهکار است، يعني مفهومش پس اين است که آن دو تا گناهکار نيستند، وقتي گناهنکار نبود معلوم مي‌شود جهل چيه؟ عذر است. همين طور خطا عذر است، جهل عذر است. پس بنابراين اين روايت شريفه دلالت واضحه‌اي دارد بر اين که جهل عذر است. البته اين روايت هم جهل قصوري را شامل مي‌شود، هم جهل تقصيري را شامل مي‌شود، هم جهل قبل الفحص را شامل مي‌شود، هم جهل بعد الفحص را شامل مي‌شود. جهل تقصيري به خاطر ادله وجوب تعلّم تخصيص مي‌خورد، قبل الفحص هم باز همين جور تخصيص مي‌خورد، پس بنابراين آن صورتي که تفسير نباشد و بعد الفحص باشد آن داخل در اين روايت باقي مي‌ماند، پس به اين روايت شريفه که هم سندش صحيح است «عدةٌ من اصحابنا عن احمد بن محمد» اين احمد بن محمد بن عيسي الاشعري القمي عن ابن ابي نصر» محمد بن ابي‌نصر بزنطي است که از اصحاب حضرت رضا است و از ثقات و اجلاء اصحاب است، «عن أبا الحسن الرضا(ع)».

اين استدلال به اين روايت شريفه. مناقشاتي در اين استدلال هست که بايد بررسي کنيم:

مناقشه أولي شبيه آن مناقشاتي است که در آن «أيُّ أمرءٍ رَكِبَ أَمْراً بِجَهَالَةٍ فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْه» داشتيم. که اين ج هم داشت که «يصيد الصيد بجهالةٍ» شيخ اعظم فرمود اين ترکيب در عرف عرب به کي گفته مي‌شود؟ به کسي گفته مي‌شود که غافلاً و معتقداً لصحة انجام مي‌دهد کاري را، که در فارسي هم گفتيم بعيد نيست همين طور باشد گفته مي‌شود روي ناداني يک کاري را انجام مي‌دهد. روي ناداني معنايش اين نيست که روي شک و ترديد، «بجهالةٍ» يعني روي جهل مرکب، خيال مي‌کرده اين عيب ندارد، قاطع بوده، مطمئن بوده که اين عيب ندارد. پس اين که فرمود «يصيد الصيد بجهالةٍ» يعني روي اعتقاد به اين که عيبي ندارد و جهلش جهل مرکب بوده. پس بنابراين ربطي ندارد به... اين جهالت يعني اين، يعني غافل، يعني معتقد به صحت، يعني جاهل مرکب. بله جاهل مرکبي که تقصير نداشته باشد البته گناه نکرده و هم چنين آن قرينه ديگري که بعضي اقامه کردند که بجهالةٍ‌ ظاهرش اين است که اين باء، باء سببيت است. چه جهلي سبب ارتکاب مي‌شود، سبب صيد مي‌شود؟ شک که سبب صيد نمي‌شود. يک کسي شک مي‌کند آيا صيد حرام است در حال احرام يا حرام نيست؟ اين شک در اين که صيد آيا حلال است يا حرام است؟ باعث مي‌شود برود صيد بکند؟ اين که باعث نمي‌شود. بله چي باعث مي‌تواند بشود؟ جهل مرکب به اين معنا که معتقد است که عيبي ندارد. پس بنابراين باز به اين قرينه که باء، باء سببيت است به حسب ظاهر يا لااقل محتمل است، بنابراين باز به اين قرينه هم مي‌شود گفت که اين جهالت اين جا جهالت جهل مرکبي است و ربطي به بحث ما که جهل بسيط است ندارد. اين هم دو تا قرينه‌اي که آن جا داشتيم. يک قرينه سومي هم آن جا داشتيم که البته اين قرينه سوم اين جا نيست که آن جا را شيخ فرمود، فرمود اين لسان آن جا فرمود آبي از تخصيص است پس بايد يک جوري معني کنيم که تخصيص نخورد. آن اين جا نمي‌آيد البته. پس بنابراين ولي آن دو قرينه اين جا هست. قهراً آن جواب‌هايي که آن جا بود و إن قلت و قلت‌هاي که آن جا بود همه آن‌ جواب‌ها و إن قلت و قلت‌ها در اين جا هم مي‌شود گفت و نتيجه اين شد که آن جا ما پذيرفتيم که اين جهالت لعل به معناي جهل مرکب باشد، اين جا هم لعل به همين معنا باشد. اين يک اشکال.

اشکال دوم اين است که حالا از اين صرف‌نظر کنيم، اين جا در اين روايت يک قرينه‌اي است که مردد مي‌کند ما را که اين جهالت يعني چي و آن اين است که خودش؛ بزنطي رضوان الله عليه عرض کرد خدمت امام «قلتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ لَسْتَ قُلْتَ إِنَّ الْخَطَأَ وَ الْجَهَالَةَ وَ الْعَمْدَ لَيْسُوا بِسَوَاءٍ» اين مطلب را شما نفرموديد؟ يک اشکال طلبگي کرد يعني سؤال طلبگي کرد از حضرت، بعد از اين که اين سه تا را سؤال کرد حضرت فرمود حکم آن‌ها يکي است عرض کرد که آقا شما قبلاً فرموده بوديد که اين‌ها؛ جهالت و خطاء و عمد حکم‌شان يکي نيست، حالا پس چطور همه را مي‌فرمايد کفاره دارد؟ اين‌ها را فرموده بوديد مثل هم نيستند، چطور حالا پس مي‌فرماييد همه کفاره دارد؟ حضرت جواب دادند باز هم مي‌گويم مثل هم نيستند، از نظر کفاره مثل هم هستند اما از نظر اين که او گناهکار است، آن‌ها نيستند فرق مي‌کند. آن لاعب به دين است، آن‌ها نيستند فرق مي‌کند. پس بنابراين روشن است که از اين جهالت آن مقصود است که در آن کلام امام فرموده و چون آن کلام براي ما نقل نشده، خصوصيات آن را نمي‌دانيم حالا نمي‌دانيم جهالت در آن کلام به چه معنا بوده، جهالت جهل مرکبي است يا جهالت جهل بسيطي است يا اعم از هر دو است، جامع بين هر دو است؟ چون امام هم نفرمود اين جهالت اين جا با آن جا فرق مي‌کند. پس بنابراين اين کلام بزنطي رضوان الله عليه نشان مي‌دهد که مراد از جهالت در اين جا، هم در سؤالش هم در جواب امام، همان جهالتي است که در آن جا حضرت فرمودند ليس بسواء و آن جهالت آن جا به چه معنا بوده الان براي ما روشن نيست، پس بنابراين ما مردد مي‌شويم به خاطر قرينه داخلي و اين فرمايش بزنطي.

س: ...

ج: نه، اين سؤالش از چي بوده؟ از مجموع احکام بوده اين جا که حضرت کفاره را فرمود، کفاره را ما چه مي‌دانيم، کفاره که معنايش گناه نيست يک احکام وضعيه است اين‌ها. امام همه را فرمود که همه اين‌ها عيبي ندارد، همه اين‌ها کفاره دارد، پس بنابراين چه سوائي که شما مي‌فرماييد؟ فرموديد اين جا ليسوا بسواء؟ حضرت فرمود مقصود من از اين که گفتم ليسوا بسواء از نظر حکم وضعي آن نبود، به مجموع احکام نظر داشتم که گفتم ليسوا بسواء، آن فارق چيه؟ فارق بين اين دو تا؟ همين است که اين آثم است، متعمد است آثم است و لاعب به دين است ولي آن‌ها اين جور نيستند. اين اشکال.

جواب از اين اشکال ممکن است اين جور داده بشود که اين روايت را جناب شيخ طوسي قدس سره در تهذيب به سند آخري از احمد بن محمد بن ابي‌نصر نقل کرده و در آن روايت اين سؤال ابتدائاً ذکر شده و کأنّ در کافي نيامده. آن جا اين جوري است. حالا صاحب وسائل بعدش مي‌فرمايد... البته ما مراجعه کرديم به تهذيب هم همين جور بود «وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْمُحْرِمِ يُصِيبُ الصَّيْدَ بِجَهَالَةٍ أَوْ خَطَإٍ أَوْ عَمْدٍ أَ هُمْ فِيهِ سَوَاءٌ قَالَ لَا...» پس بنابراين در کافي آن مقطع اول که بعد خودش اشاره مي‌کند مي‌گويد نفرموديد، ذکر نشده و شايد اين از باب تخليص باشد يا غفلتي شده و الا کجا گفتيد؟ همين صدر همين روايت است يعني قبل از اين که اين سؤال دومش را طرح کند اين سؤال اول را طرح کرده که آيا اين‌ها برابر هستند؟ حضرت فرمود لا، «فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ أَصَابَ الصَّيْدَ بِجَهَالَةٍ» بعد عين همان سؤالاتي که آن جا بود حتي با همين الفاظ، ذکر مي‌کند.

پس بنابراين اين که خدمت حضرت عرض کرد «جعلت فداک أ ليس قلت» يعني همين الان، سؤال قبلي من، نه اين که در يک کلام ديگري، يک جاي ديگري. پس بنابراين آدم کافي را که نگاه مي‌کند چون آن صدر را ندارد، آن صدر نقل نشده در کافي مي‌گويد کجا حضرت فرموده؟ مي‌گويد لابد در يک حديث ديگري، يک جاي ديگري. به تهذيب که نگاه مي‌کند مي‌بيند نه همين جا است، اول اين جوري اصلاً کلام را شروع کرده؛ آمده گفته اين سه تا برابر هستند يا نه؟ حضرت فرموده نه برابر نيستند، بعد يکي يکي سؤال کرده، باز حضرت فرمودند همه‌اش کفاره دارد، آن وقت اين سؤال براي او به وجود آمده که اين جواب‌هاي بعدي شما با جواب قبلي شما سازگار نيست. آن وقت حضرت جواب دادند.

پس بنابراين اطمينان حاصل است که... به خصوص که آن سند روايت شيخ هم، حسين بن سعيد است که من اجلاء الاصحاب و او هم از احمد بن محمد بن ابي‌نصر نقل مي‌کند. اين مقطع در همين جا وجود داشته بنابراين اين جور نيست که ترديد در آن باشد که معناي آن چيه. اين هم پس اشکال دوم و جوابش.

اشکال سوم:....

س: ...

ج: بله ظاهرش اين است که جعل عنوان....

اشکال سوم اين است که در تهذيب اين قسمت آخر اين جوري آمده که «ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ أَخَذَ ظَبْياً مُتَعَمِّداً وَ تَرَكَ لَفْظَ الْجَاهِلِ».

يعني اين جوري گفته «فَبِأَيِّ شَيْ‌ءٍ يُفْصَلُ الْمُتَعَمِّدُ مِنَ الْخَاطِئِ...» جاهل را توي کلامش نياورده. عرض کرده آقا متعمد و خاطئ پس چه فرقي کردند؟ حضرت فرمود: «أَنَّهُ أَثِمَ وَ لَعِبَ بِدِينِهِ». نسبت به جاهل سؤال نکرده که حضرت... شايد آن يک فرق ديگري داشته باشد. عامد و خاطي را طبق نقل تهذيب حضرت دارد مي‌فرمايد که فرق‌شان اين است که آن أثم و لعب بدينه،‌ اين اما نه. اما جاهل را چي؟ سؤال نکرده. شايد فرقش اگر او سؤال مي‌کرد حضرت يک فرق ديگري مي‌فرمود غير از اين، يعني او آثم هست اما يک فرق ديگري دارد.

پس بنابراين...

س: يعني نمي‌توانيم به مفهوم روايت اولي اخذ بکنيم؟

ج: چون يک روايت است. اين زياده و نقيصه دارد. آن روايت قبلي، آن که کليني نقل مي‌کند آن سؤال را اين جوري طرح کرده، به حسب نقل کليني قدس سره که پس فرق بين عامد و خاطي و جاهل چي شد؟ شيخ که نقل مي‌کند اين است که نه، در پايان... آن سؤالش اين بود که پس خاطي و عامد چه فرقي دارند؟ حرفي از جاهل ديگه نزده. بنابراين نسبت به جاهل ما دليلي نداريم از اين روايت بر اين که حضرت فرموده جاهل هم لم يأثم و لم يلعب بدينه،‌ اين را ما نداريم. از اين مي‌توانيم جوابي بدهيم يا نه؟

 قد يقال که کافي اضبط است و چون کافي اضبط است در موارد اختلاف در نقل بين کافي و شيخ طوسي، آن مقدم است لاضبطية الکافي و کليني. هم خود کتاب کتاب اضبطي است چون خيلي روي آن کار شده نسبت به آن‌ها، هم شخص که محمد بن يعقوب کليني باشد اضبط است و سرّش هم اين است که مرحوم کليني کأنّ ذي فن واحد بوده، کارش فقط محدث بوده، فقط دنبال حديث و اين‌ها بوده، بيست و پنج سال، چقدر صرف فقط کافي کرده ولي شيخ ذي فنون است و آن فقه‌اش، آن تفسيرش، آن رجالش، آن اصولش،‌ و مرجعيت هم داشته اصلاً از عجايب عالم است ايشان، توي همه فنون که تا حالا هم شيخ الطائفه است. پس بنابراين در اثر اين کثرت قهراً ضريب خطاء در شخص بيشتر مي‌شود تا شخصي که متمحض است و فقط يک کاري دارد مي‌کند. بنابراين در اين جور جاها بناي عقلاء مثلاً اين است که اگر دو نسخه با هم اختلاف کردند يک آدم آن جوري گفت يک آدم اين جوري گفت، حرف اضبط را بر ضابط مقدم مي‌دارند و اين جا هم مثلاً اين چنيني است.

جواب اين مسأله هم اين است که اين مسأله مسلّم و واضح نيست، ثابت نيست، گفته مي‌شود، ممکن است مظنون هم باشد که کليني اضبط است و کافي اضبط است اما اين روشن نيست علاوه بر اين که فقط اگر امر دائر مدار کافي... يعني کليني و شيخ طوسي بود اين حرف‌ها را مي‌زديم اما شيخ طوسي که خودش بلاواسطه نقل نمي‌کند که، شايد اين اختلاف‌ها برای وسائط باشد و از کجا مي‌گوييد اين وسائطي که بين کليني و امام هست اين‌ها اضبط هستند تا وسائطي که بين شيخ طوسي و امام بوده در اين جا؟ اين خطايي است که گاهي گفته مي‌شود، اگر يک حرفي را... حرف بلاواسطه شيخ کليني و حرف بلاواسطه شيخ طوسي با هم اختلاف داشت، حالا کسي بگويد آن اضبط است اما حرفي که وسائط مي‌خورد ما که نمي‌دانيم اين اختلاف از ناحيه شيخ طوسي است. شيخ طوسي ممکن است همان که شنيده از وسائط دارد نقل مي‌کند، پس بنابراين اين جا تطبيق آن صغري بر اين جا محل اشکال است و ربطي ندارد که حتماً بگوييم چون اطلاع نداريم که اين اختلاف از ناحيه خود اين دو بزرگوار است. نه، ممکن است اين اختلاف از ناحيه وسائط باشد.

س: آن‌هايي که مي‌گويند شيخ طوسي اضبط نبوده دليل‌شان اشتغالات شيخ بوده؟

ج: مي‌گويند آره ديگه، اين تأييد مي‌کند. بعد ديده شدن اين که خطاهايي از ايشان هم ديده شده. مثلاً صاحب معالم در منتقي الجمان، در مقدمات منتقي الجمان که کتاب بسيار خوبي است، آن جا مي‌فرمايد تهذيب به خط شيخ طوسي پهلوي من هست و مواردي شيخ در موقع استنساخ و نوشتن اشتباه فرموده مثلاً گفته فلاني عن فلاني، بعد آمده ديده اين عن غلط است؛ کلمه مجاوزه، اين سر کلمه عين را به هم چسبانده تا بشود واو. معلوم مي‌شود ايشان در اثر اين کثرت تصانيف و اين‌ها، اين‌ها مثلاً خطاهاي اين جوري از ايشان وجود دارد و مواردي اين‌ها در تتبع گفتند هست و وجود دارد. حالا اين‌ها خيلي دليل نمي‌شود، بلکه همين که ايشان نقل مي‌کند شايد دليل بر ضبط درست باشد. همين که ايشان دارد نقل مي‌کنند ممکن است دليل بر عکس اين مطلب ايشان باشد که اين اين قدر... يک دفعه مي‌نوشته بعد دو مرتبه مقابله مي‌کرده، فلذا اين کار را کرده، اين دلالت نمي‌کند... بله در وهله اول هر کسي ممکن است خطا بنويسد ولي بعد دوباره مراجعه مي‌کند، دوباره چه مي‌کند.

س: مرجعيت‌شان هم ممکن است بگوييم که اعوان و انصار داشتند ولي آن اعوان و انصار نگذاشته... اين‌ها کمک مي‌کردند. يعني يک کسي که شهرت دارد بهتر مي‌تواند تحقيق کند با اعوان و انصارش.

ج: حالا اين‌ها هم هست.

فلذا صغري محل ترديد و کلام است. يعني بايد همه احوالات را ديد. براي ما روشن نيست که چه جوري بوده وضعيت شيخ طوسي قدس سره و مرحوم کليني.

و اما جواب ديگري که داده مي‌شود اين است که اين جا دوران امر بين زياده و نقيصه است و اصل عدم زياده است به اين معنا آن که زياده گفته آن درست است، خودش زياده نکرده، اين بوده در واقع. و اين بناي عقلاء بر اين است، و اين سيره عقلائيه بر اين است به خصوص که اين جا يک مؤيدي دارد که خود آن مؤيد را هم کسي ممکن است قرينه مستقله قرار بدهد و آن اين است که از سه چيز سؤال شده، آن قبلي سه تا چيز بود که امام فرمود اين‌ها لا، بعد هم خودش از سه چيز سؤال کرده، علي القاعده بايد بعداً چه کار بکند؟ بگوييد آقا پس فرق آن دو تا با اين يکي چي شد؟ نه يکي از آن‌ها را انتخاب با تعمد بگويد چه فرقي دارد، چون همين طور که اشکال در مورد خطاء و عامد هست در مورد جاهل و عامد هم اين تهافت وجود دارد ديگه، آن وقت يکي را بيايد سؤال بکند آن ديگري را حذف بکند، اين‌ها که با هم فرقي مي‌کنند، چون سؤال اولش اين بود که آقا اين سه تا حکم‌شان يکي است يا نه؟ حضرت فرمود نه ليسوا بسواء، آن حرف اول. بعد تک تک اين‌ها را سؤال کرد که عامداً صيد کرده، فرمود کفاره دارد. خطائاً صيد کرده فرمود کفاره دارد، جاهلاً صيد کرده فرمود کفاره دارد، هر سه تا را هم حضرت فرمود يکي است. اين حکم اين که حضرت در اين سه تا فرموده، با آن که در آن جا فرموده لا، در هر سه با هم تهافت دارند، چطور مي‌آيد يکي را بعداً سؤال مي‌کند ديگري را سؤال نمي‌کند؟ علي القاعده اين جوري نيست که آدم يکي را بيايد سؤال کند. پس بنابراين آن نقل کافي که هر سه تا را سؤال کرده با طبع قضيه و اين که تهافت در همه هست جور در مي‌آيد اما به خلاف نقل شيخ طوسي که وجهي براي اين که آن را حذف بکند و سؤال نکند ديده نمي‌شود. بنابراين اين جا هم اصالة عدم الزيادة وجود دارد، که تؤيد به اين مطلب و هم اين که خود اين مطلب هم قرينةٌ بر اين که بگوييم از هر دو سؤال کرده. اين مطلب هم توقف دارد بر پذيرش اين قاعده، اصالة عدم الزيادة که خود شيخ طوسي از کساني است که اين قاعده را قبول دارد توي ثناياي فقه گاهي فرموده ولي بزرگاني هم مثل امام فرمودند اين قاعده لا اصل لها، بله مظنون هست ولي حجيتي ندارد، اين طور نيست توي عقلاء حتماً بگويند اين جوري است، آن ثقه بوده اين هم ثقه بوده، آن يکي را نگفته. کجا مي‌گويند اصالة عدم الزيادة. مثلاً دو نفر پهلوي يک کسي بودند، اين‌ها آمدند گفتند ما پهلوي او که بوديم... بعد آن آقا فوت شد، گفت ما پهلوي او که بوديم وصيت کرد گفت کتاب‌هاي من و فرش‌هاي منزل من را وقف کردم براي فلان جا. آن يکي گفت؛ گفت کتاب‌هايم را وقف کردم ديگه اسمي از فرش نبرد. اين جا ورثه مي‌گويند اصالة عدم الزيادة؟ آن که فرش هم گفته درسته؟ يا مي‌گويند اين را نقل نکرد؟ کجا بناي عقلاء بر اين است که نه در اين جور مسائل به آن که اضافه گفته است اعتبار مي‌دهند و آثار بر آن بار مي‌کنند. نه، اين جا مي‌گويند ما نسبت به اين شک داريم، اين ثقه است، آن هم ثقه است هر دو بودند آمدند دارند... آن فرش را نگفت، آن گفت. اين هم مبني بر اين است که کسي اصل عدم زياده را اين جا قبول کند. و لکن آن مسأله بعد که آن چيزي که گفتيم مؤيد است آن انصاف اين است که اگر آدم وسواس نباشد اطمينان پيدا مي‌کند که اين نقل کليني درست است چون همين طوري که گفتم وجهي نيست براي اين که آن خاطئ را بيايد ذکر بکند، جاهل را ديگه ذکر نکند. اين هم يک اشکال که اگر... اين ديگه وابسته به اطمينان شخص است اين جا که اطمينان پيدا کند نقل کليني تمام است و درست است.

س: ...

ج: اگر اطمينان نکرد هم ما دعوايي نداريم با او.

س: ...

ج: نه، ... اين است که در اين جا اطمينان پيدا نکند بگويد نه، ممکن است همان نقل شيخ درست باشد، نقل کافي خطا باشد. با اين که اين سؤال باقي مي‌ماند که چه وجهي داشت که بزنطي بيايد توي اين سه تا جهل را حذف بکند و بين خطاء و تعمد را بيايد سؤال بکند.

 اين هم يک مناقشه و جواب به اين شکل. يک مناقشه ديگر هم مانده. چون روايت روايت خوبي است که در اين باب... و غفلت شده و بعضي به اين استدلال فرمودند در باب بنابراين آن اشکال بعدي را هم ذکر کنيم و برويم باز روايت آخري که در جهاد عدو هست....

**پايان.**